

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۸، تابستان ۱۴۰۰، صص ۲۸۵ تا ۳۰۶

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۳۰، تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۰/۲۴

(مقاله پژوهشی)

بررسی رویکردهای تأویلی بهاء‌ولد از قرآن کریم

دکتر سعید فرزانه فرد^۱، دکتر علی رضانی^۲، دکتر نرگس اصغری گوار^۳



چکیده

آثار منظوم و مثنوی صوفیان را براساس نوع معرفت به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: معرفت شخصی و شهودی؛ معرفت رسمی و سازمان‌یافته. برخی صوفیه در آثار خود از این دو نوع معرفت یاد کرده‌اند. گاهی کلامشان از روی آگاهی و از نوع متن‌های رسمی و مدرسی بوده که هدف از نگارش آن، شفافیت معنا، تثبیت و تعلیم سنت‌ها و آداب صوفیان و حاصل دانش قراردادی آنهاست؛ اما گاهی کلامشان حاصل تجربه‌های درونی و دریافت‌های شخصی است و معنا در آن پوشیده و تأویل پذیر است و هدف از نگارش آن، بیان تجربه‌های شهودی و دریافت‌های درونی و شخصی در لحظات شور و وجد و حال است. یکی از نثرهای صوفیانه-که در آن این ویژگی‌ها به خوبی احساس می‌شود- کتاب معارف بهاء‌ولد است که نویسنده در آن به بیان افکار، رؤیاها و احوال درونی خویش در لحظات اوج هیجان‌های عاطفی، پرداخته است. غلبه زبان استعاری، ابهام، تأویل پذیری و پراکنش معنایی در سراسر آن وجود دارد. تأویلی که بهاء‌ولد در این کتاب از آیات قرآن دارد، بسیار بدیع و تازه است. نگارنده در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی در صدد آن است که تأویلات بهاء‌ولد را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، بهاء‌ولد، معارف بهاء‌ولد، رویکردهای تأویلی.

^۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سراب، دانشگاه آزاد اسلامی، سراب، ایران. (نویسنده مسؤول)

farzane.saeed@gmail.com

^۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران . a-ramazani@iau-ahar.ac.ir

^۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

Narges.asgharigovar@gmail.com

مقدمه

بهاء‌الدین محمد ولد پسر حسین بلخی معروف به مولانای بزرگ سلطان‌العلماء لقب داشت و از بزرگان علما و اقطاب صوفیه خراسان شمرده می‌شد و رشته طریقت و خرقه ولایتش چنان که مشهور است به امام محمد غزالی می‌پیوست. پدر بر پدر از مردم بلخ و ساکن آن دیار بودند و جمله اجدادش از مشایخ و بزرگان آن دیار به شمار می‌آمدند. نژادش به ابوبکر صدیق می‌پیوست.

او عارفی شوریده حال، اندیشمندی ژرف و سنت شکن که زمین و زمان را به بازی گرفته بود و یا جوهری سیال و بی‌حد و مرز که فکر و روح و جذبات خداجویانه او را می‌توان در قالب معیارهای متداول سنجید. مردی که عشق را با طامات درهم آمیخته و در غلبات شور و مستی و درک جلال و جمال خداوند به دامن شطحیات درآویخت. کتاب معارف وی مجموعه‌ای است از مواعظ و نصایح و آنچه در جواب سؤال مریدان و پژوهندگان بیان کرده است و بیشتر مطالب آن تقریر افکار و اندیشه‌های مؤلف بوده است و از مطالعه در آیات قرآن و احادیث نبوی و با تأمل در ملک و ملکوت که بدان‌ها رسیده، معانی بدیع و غریب بر وی روی نموده است. اما آنچه موجب شگفتی است قدرت انبیا و انتقال اوست. در مسائل جزئی که نظایر آن در شبانه‌روز بر هر کسی اتفاق می‌افتد. می‌توان گفت این کتاب از جهت بیان مطلب به اشعار گویندگان بزرگ شبیه است تا اصحاب استدلال و اهل تحقیق؛ تشبیهات و مجازات شیرین، از جهت نظم ظاهر جنبه شاعرانه آن را قوی نموده است. خواننده علاوه بر درک مطالب با وضوح هر چه تمام تر سرمست شیوایی سخن و فصاحت گفتارش می‌گردد و حالتی روحانی به او دست می‌دهد. همچنین مؤلف در ذکر مطالب خصوصی به نقصان احوال خویش صراحت دارد. بهاء در انتقاد از بزرگان عهد خود از قبیل محمد خوارزمشاه و فخرالدین رازی توانایی بسیاری داشت. نثر او از نوع مرسل است و سجع و صنایع لفظی در آن کمتر دیده می‌شود اما چون ناچار بوده که مطالب را بسیار دقیق عنوان کند، سخنش در بعضی مواضع پیچیده و مبهم است. او در نوشتن مسائل عرفانی روش تازه‌ای در پیش گرفته است و بجای بحث در ابواب معاملات و احوال و مقامات و شرح اصطلاحات صوفیه، تصورات خود را از آنچه شنیده شرح می‌دهد. در این

بخش به بررسی رویکردهای تأویلی بهاء‌ولد در جلد اول کتاب معارف پرداخته می‌شود. یادآوری این نکته ضروری است که تفسیر برداشتن نقاب و پوشش از چهره الفاظ و بیان معنا و حقایق است و تأویل لایه‌های زیرین آن را بررسی می‌کند. تفسیر ابهامات را زایل می‌کند و تأویل معانی دور از ذهن آنها را باز می‌نمایاند.

پیشینه تحقیق

در باره رویکردهای تأویلی کتاب معارف بهاء‌ولد پژوهشی که به طور اختصاصی بدین موضوع پرداخته باشد، فراچشم نیامد. اما در مورد پیشینه پژوهش‌های مرتبط بدان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

از قدیمی‌ترین پژوهش‌های موجود در این زمینه، کتاب «حقایق التفسیر» عبدالرحمن سلمی است که حاوی تفاسیر عرفانی آیات قرآنی است. همچنین ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در نوبت سوم تفسیر «کشف‌الاسرار و عده‌الابرار» به تأویل آیات قرآنی پرداخته و دریافت‌های خود را از آیات مذکور بیان نموده است.

«لطایف الاشارات» قشیری از دیگر آثاری است که نویسنده در تفسیر آیات، به تأویل عرفانی روی آورده است.

از پژوهش‌های معاصر می‌توان به کتاب «در قلمرو آفتاب» دکتر علی محمد مؤذنی (۱۳۷۵) اشاره کرد که در بخش سوم کتاب، تحت عنوان «موضوعات و شواهد» به بحث تأویل آیات قرآنی پرداخته است.

فریتس مایر (۱۳۸۲) در بخش‌های مختلف کتاب «بهاء‌ولد، زندگی و عرفان او» به دریافت‌های خود از سخنان بهاء‌ولد اشاراتی کرده است.

سید محمد دشتی و سمیه سهرابی (۱۳۹۰) در مقاله «شیوه‌های تفسیر و تأویل آیات قرآن در معارف بهاء‌ولد» مطالبی در خصوص خاستگاه کلامی رویکردها به همراه تبیین بعضی از نکته‌های انتقادی آورده‌اند.

زهرا معینی فرد، حسین آقاحسینی و اسحاق طغیانی (۱۳۹۲) در مقاله «سیطره قرآن در معارف بهاء‌ولد» به شگردهای بیانی در تحلیل‌های قرآنی و به نوآوری‌های قرآنی در معارف بهاء‌ولد پرداخته‌اند.

حسین حیدرزاده سردرود (۱۳۸۴) در مقاله «مزه و خوشی عرفانی از منظر بهاء‌ولد و مولانا» به تأویلاتی که در آن مزه و خوشی عرفانی در مذاق بهاء‌ولد ایجاد شده، پرداخته است و اکثراً خوشی عرفانی را حاصل صراط مستقیم می‌داند.

محمدرضا شفیع کدکنی (۱۳۹۲) در کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» نکات مفید و دقیقی درباره شیوه‌های تأویل معارف و سایر متون صوفیه آورده است.

روش تحقیق

روش تحقیق در نگارش این مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی است. کتاب معارف در برگیرنده آیات فراوانی است. وی در فصول مختلف آن به تأویل و تفسیر آنها پرداخته است. بهاء‌ولد وقتی آیه‌ای را می‌آورد رویکردش نسبت بدان گاهی ظاهری و لغوی، گاهی تفسیری و گاهی تأویلی است. در تأویلات سعی می‌کند تجارب عرفانی خویش را با متن گره بزند و مخاطب را به دنیای شگرف خویش بکشاند. در این پژوهش ابتدا تأویل‌های قرآنی را مشخص نموده، سپس به تحلیل رویکردهای آن پرداخته‌ایم.

مبانی تحقیق

بهاء‌ولد پدر مولانا عارف بزرگی است که عرفانش از هر نظر صبغه اسلامی دارد و باطن‌گرایی صوفیانه محور مهم اندیشه‌های او بشمار می‌رود. برداشت‌های قرآنی وی معتدل، ساده و جذاب است و گره خوردگی فکری و عاطفی نویسنده را با مفاهیم قرآنی نشان می‌دهد. یگانه اثری که از بهاء‌ولد برجای مانده، معارف است؛ کتابی که با قرآن پیوندی استوار دارد. در میان متون منشور عرفانی، معارف بهاء‌ولد متنی ادبی و یگانه دانسته می‌شود. این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های بهاء‌ولد است که به شکلی بدیع و متفاوت از دیگر آثار عرفانی نگاشته شده است. معارف، دربردارنده پراکنده‌گویی‌های او در موضوعات مختلف است. با نگاهی گذرا در پاره‌های ناپیوسته این کتاب، آنچه مکرر و پیوسته به نظر می‌آید، حضور چشمگیر آیات قرآنی است. نویسنده از هیچ کوششی برای به تصرف درآوردن مضمون‌های قرآنی به منظور بیان اشتیاق و هیجان‌ات درونی فروگذار نمی‌کند؛ ذکر آیات متعددی از قرآن، و تفسیر و تأویل‌ها آن نشانگر انس نویسنده با این کتاب آسمانی است. کتاب معارف بهاء‌ولد حاوی آیات زیادی است که وی در فصول گوناگون کتاب به تفسیر

و تأویل آنها همت گمارده است.

رویکرد به قرآن کریم را از دیدگاهی می توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد:

الف- رویکردهای شکلی: مانند اقتباس، درج، تضمین و حل که به چگونگی استفاده از آیات کریمه قرآن در مطای متن به منظور ادبی کردن کلام - مربوط می شود و در علم بدیع مورد بحث قرار می گیرد.

ب- رویکردهای محتوایی: یعنی تفسیر و تأویل که به تشریح و تبیین آیات بر اساس مذهب خاص کلامی و فلسفی یا مشرب عرفانی اطلاق می شود. در این پژوهش رویکرد ما محتوایی از نوع تأویل است.

تفسیر برداشتن نقاب و پوشش از چهره الفاظ و بیان معنا و حقایق است و تأویل لایه های زیرین آن را بررسی می کند، تفسیر ابهامات را زایل می کند و تأویل معانی دور از ذهن آنها را باز ارائه می دهد. «تفسیر» برگرفتن نقاب از چهره الفاظ مشکل، هنگامی که هاله ای از ابهام لفظ را فرا گیرد و «تأویل» از اول به معنای ارجاع دادن است. تأویل در موردی به کار می رود که گفتار یا کرداری مایه شبهه گردیده و موجب حیرت و سرگردانی شده باشد. متجلی ساختن حالت های ذهنی پیچیده و کشف و شهودها از طریق توجه به قرآن در متون عرفانی کمال اهمیت را داشته است. در متون تفسیر عرفانی، تأویل رایج ترین شیوه است که نوعی پیوند دوسویه میان ظاهر و باطن قرآن محسوب می شود.

بحث

بررسی تأویلات بهاء ولد از آیات قرآن کریم

۱. «اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (حمد / ۶) در ذکر الله یاد آمد بر وجه مخاطبه یعنی که الله را می بینم و می زارم در پیش او تا از کیفیت و جهات و تصور او هیچ نه اندیشم و نظر کردن بالله صراط مستقیم آمد زیرا که رنج باسایش بدل می شود تا همچنین مست می شوم و در عجایب ها که الله در ذکر می نماید فرو می روم.» (بهاء ولد، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴) تأویل: بهاء ولد نظر کردن به الله را صراط مستقیم می نامد که در آن رنج به آسایش بدل می شود. در جای دیگر آورده است صراط مستقیم آن باشد که به شهر خوشی منتهی شود و راه کز آن است که انسان را به شهر خوشی نرساند: «گفتم ای الله هر جزو مرا بانعامی بشهر خوشی و راحت

برسان و هزار دروازه خوشی برهر جزو من بگشای و راه راست آن باشد که بشهر خوشی برساند و راه کژ آن باشد که بشهر خوشی نرساند.» (همان: ۱)

۲. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا». (نساء/۷۹) گفتم همه رنج‌های آدمی از آن است که یک کار را امیری نداده باشد و دگر کارها رعیت و تبع آن یک کار نداشته باشد. تا همه فدای آن یک کار باشند و آن یک کار که امیری را شاید آن کارست که جان از بهر آن کار باید و چاکر آن کار باید بودن.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۵۱) **تاویل:** کاری که جان از بهر آن کارست، امیرست و سایر کارها که مربوط به نفس‌اند در حکم رعیت‌اند. او توضیح می‌دهد که رنج‌های آدمی ناشی از عدم درک ارزش حقیقی امور و رعایت نکردن اولویت‌هاست.

۳. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا (فرقان/۴۷) گفتم ای آدمی جهدی کن تا از التباس بیرون آیی آخر از خاک پلیده کالبدت را و از آب روغن او ساختند و هر دو را ترکیب کردند و آذرکی از نور علیین که روح است در وی گردانیدند. چندان جهدی بکن که کالبد تو نور گردد. چنانکه آن آتش پلیده و روغن را بسوزاند و نور گرداند.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۵۲-۵۳) **تاویل:** بهاء می‌گوید که کالبد انسان از آب و خاک ساخته شده است. وی لباس را به آب و خاک تاویل نموده است و می‌گوید آتش روح باید اینها را بسوزاند تا کالبد ظاهری به نور بدل شود.

۴. «و اگر چنانک نظر کردی به بدی و نامزد عقوبت شدی اما پشیمان‌یت آمد از آن نظر از اندرون بارگاه احبه ملایکه و عقل [و] تمییز جمع شدند و ترا تلقین کنند بر عذر خواستن بجزمله کلمات عاجزانه و بیچارگانه. چنانک بادم که فتَلَقَىٰ أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ (بقره/۳۷)» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۵۷) **تاویل:** ای انسان وقتی مرتکب خطایی شدی اما از آن پشیمان گشتی، بدان که آن کلمات (جهت عذر خواهی از پشیمانی) را خداوند بواسطه دوستان خود یعنی ملائکه و عقل در دل تو انداخته است.

۵. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ...» (آل عمران/۷۵) گفتم که بیم دل کژرو و دروغ‌گوی باشد و صادق مرد راست رو و راستگو باشد مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ قَضَىٰ نَحْبَ خُودِ كَرَدْنَ و در حلق از کلید تیغ گشادند و بعضی گرویدگان منتظر می‌باشند تا هم بدان طریق به آخرت روند اکنون ای جمع

در خود نظر کنید که چه چیز را منتظر می‌باشید خِتَامَةُ مِسْكَ (مطففین/۲۶) یعنی اهل بهشت طبع لطیف دارند و با همت باشند شراب با مهر خورند دست‌وپا بزده و نیم خورده نخورند پس هیچ دون همت راه آخرت نرود تا بحالتی نباشد که ملک جهانش بچشم نیاید او راه آخرت نگیرد آن گلخنی باشد که در میان چنین گلخن تن پر حدث میل به شراب خوردن کند مؤمنان را گفتند دریغ باشد که در تغار سگان آب دهیم اندک مزه در نعمت‌ها و شراب-های جهان از آخرت نهادیم از برای نشانی دوستان و حسرت دشمنان که دوستان استوار می‌کنند راه معرفت واحسان ما را اما آلایش ناخوشی و تلخی و پلیدی با این مزه یاد کردیم از آنکه نصیب سگان است شما که در این جهان از گلیت رخساره چو گل دارید آنها که در بهشت از گل رویند دانی رخسارشان چگونه باشد.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۶۱-۶۰) **تأویل:** ختامه مسک را تفسیر به شرابی نموده‌است که مهر و موم شده و دست نخورده است نیم خورده دیگران نیست و در تأویل آن می‌فرماید: اهل آخرت و بهشت با همت باشند شراب مهر و موم شده می‌خورند نیم خورده دیگران را نمی‌خورند. اما اهل این دنیا دون همت باشند به شراب این جهانی میل کنند که خداوند فقط اندک مزه‌ای از مزه‌ای آن جهانی را در آن نهاده است و آن را به انواع ناخوشی‌ها، تلخی‌ها و پلیدی‌ها آلوده نموده است. بنابراین خداوند نخواست که اهل بهشت از این شراب میل کنند، که گویا تغار سگان است خواست تا شرابی دهد که ختامه مسک است.

۶. «اصْبِرُوا وَصَابِرُوا» (آل عمران/۲۰۰) یعنی صبر در جنگ تن و قهر نفس و صابروا ثبات در حزم و رابطوا دست از جنگ او نداری تا فلاح یابی اکنون با دشمن اندرون و دشمن بیرون از بهر این باید جنگ کردن اما با دشمن بیرون از بهر این جنگ کن تا اندرون تو سلامت ماند با مطلوب و چون عداوت از اندرو می‌آید جنگ و مجاهده با او اولی باشد و این جنگ را قوی تر باید کردن.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۱) **تأویل:** رویکرد تازه‌ای که بهاء در مورد این آیه دارد درباره کلمه «اصبروا» است و آن را به صورت صبر در جنگ تن و قهر نفس تأویل نموده است.

۷. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح/۱) شما درهای غیب را بزیند تا ما گشاییم آخر سنگ خارا را توانستیم شکافتن و آب خوش از وی بدید آوردیم و آتش از وی ظاهر کردیم چون

تو طالب باشی دل سنگین تورا هم توانیم شکافتن و از روی آتش محبت و آب راحت توانیم ظاهر کردن آخر بنگر که خاک تیره پی کوب کرده را بشکافتیم و سبزه جان فرا رویانیدیم و پیدا آوردیم همچنان از زمین مجاهده تو هم توانیم گلستان آخرتی ظاهر کردن و پیدا آوردن آخر بدین خوان کرم ما چه نقصان دیده که چنین نومید شده. (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۶۴) **تأویل:** بهاء‌ولد فتح را به گشودن درهای غیب تأویل نموده است. می‌گوید شما درهای غیب را بزیند تا ما آن را بگشاییم. برای اثبات گشایش این در، مثال‌های مختلفی می‌آورد.

۸. «ایمان بس بزرگ آست و بی پایاب است و لیکن این خاشاک و سواس‌ها و پوست کال‌ها و چرم پاره‌ها و تخته و بوریا پاره‌های غفلت و معصیت چندانی جمع می‌شود [که] نزدیک است تا این آب روشن ایمان را نبینی. تو همچون ناودانی و ایمان در تو آب ناودان است که می‌رود تا در آن جهان آبادانی‌ها کند برای تو و از این آب ایمان بوی خوش مشکین میاید و بوی گل میاید و این مصلح باشیدن اهل ایمان و سلامت باشیدن اهل ایمان از غفلت و معصیت بوی آن آب ایمان است. اکنون گاه گاهی دست باز میزن باز می‌کاو تا این خاشاک را از روی آب ایمان باز می‌افکنی و چهره ایمان را می‌بینی تجدید عهد ایمان چنین باشد هر چند تو سنگ را به متین می‌کاوی و گل و غیر بژنک پاک می‌کنی ولی خاصیت آب از بالا بنشیب رفتن است و آن تقاضا می‌کند که هرچند پاک کنی از زیر و تک آن فرودتر رود اما ببرکت آن مجاهده ما آن آب برآریم و بر آن روی ظاهر گردانیم تا از وی طهارتی می‌کنی و بزمین زاری می‌فرستی قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ (ملک/۳۰) و اگر اهمال و غفلت ورزی آن آب فرو رود و برنیاید و خاشاک بگیرد پس کژی را براست توانی دانستن. (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۷۴) **تأویل:** آب را تأویل به ایمان کرده است که اهل ایمان از معصیت و غفلت به دوراند. به سبب طهارتی که دارد ولی اگر غفلت کنند ایمان از بین می‌رود و به معصیت دچار می‌شوند.

۹. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (حمد/۱) گفتم ای الله و ای پروردگار تربیت هر دو جهانی را تو توانی کردن تربیت چه باشد که علم آن جهانی را بمن تو کرامت کن. (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۷۷) **تأویل:** بهاء رب را به تربیت‌کننده تفسیر و معنا کرده است و تربیت را به علم آن

جهانی تأویل نموده است که آن را خداوند به انسان عنایت می‌کند. به احتمال قوی نظرش همان علم لدنی است.

۱۰. «اکنون به هر حال که هست تو دَابَّهٔ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (هود/۶) یعنی در حالت وحشت از الله روزی مؤانست خواه از ذات الله تا از ذات خود صورت مؤانست دهد ترا و در وقت مجاعت روزی غذا طلب از ذات الله تا تورت صورت غذا دهد از ذات خود و در وقت آبدست و نماز روزی تعظیم از الله می‌طلب و تن خود را فربه می‌دار از نعمت تعظیم الله و می‌گوی چون مالکم توی به که بازگردم و از که طلبم که آنچه غیر تست دیوست و شیطان است.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۸۰) **تأویل:** در این آیه رزق به سه نوع روزی تأویل شده است: روزی مؤانست، روزی غذا، روزی تعظیم. و می‌گوید روزی مؤانست را به وقت وحشت، روزی غذا را به وقت گرسنگی و روزی تعظیم را به وقت وضو و نماز از ذات خداوند طلب کن.

۱۱. «وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (الرحمن/۷) یعنی خویشتن را بر موزون کن که تا موزون و ظریف نباشی بمقعد صدق راه نیابی. اگر از کار خیر مانده شوی در راه آخرت زنهار بر لوح خمر معصیت مشغول مشو که آن ماندگی افکندن نیست؛ آن بر جای ماندن است و نوم را از بهر آن ماندگی افکندن بدید آورد که راحه لابدانکم و این راحت را او می‌دهد.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۸۵) در **تأویل** وَوَضَعَ الْمِيزَانَ می‌نویسد: میزان را قرار داده است تا تو خودت را با آن موزون و ظریف کنی و تا زمانی که موزون نباشی به راه صدق و راستی دست نمی‌یابی. بعد توضیح می‌دهد که وقتی از این کار مانده و خسته شدی، مبادا به دامن شراب گناه مشغول شوی. چون این کار تو رفع خستگی نیست بلکه نشان بر جای ماندن و عدم پیشرفت در راه صدق و کمال است و خواب از بهر آن خستگی را کم می‌کند چون آسایش و راحتی برای بدن‌هاست. در ضمن تمام راحتی‌ها را او می‌دهد.

۱۲. «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى (یس/۱۲) یعنی بی‌قیدی تواند که همین لحظه هزار چشم شهوت در تو بگشایند و با هزار حور عین‌ات قرین گرداند اما تو دایم می‌گویی که ای الله ماه رویان عمل‌گاه ربایی دارند در دل ما خداوندا دل ما آهنگی بخش تا ربوده نشود تن شوره گشته ما را از آب شور حرص به توفیق مجاهده طیب گردان و زمین پی کوب دل

مارا مزین بخضر طاعات گردان بیضه‌ی اعمال که نهاده‌ایم بر خاک تن از آسیب چنگال گربه شهوت نگاه دار تابه طبع مارا از صدمت سنگ سنگین دلان نگاه دار. مؤمن بدر مرگ چو آن عالم را ببیند بطپد و بر خود زند چنانک مرغ از قفص درخت سبز را ببیند در آرزوی آن پرو بال بزند. اما مؤمن را بیان آن بدهند تا درین جهان باز گوید آن عشق را و آن جمال را که میبیند وازو بر خود می‌پیچد و آن دیدن او در آن حال همچون نفس صباست که بر سینه او وزان می‌شود تا اندوه‌ها را از وی بزداید.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۸۶) **تأویل:** بهاء در این آیه موتی را بر شهوت تأویل نموده است که باعث می‌شود هزار چشم شهوت در وجود ما گشوده شود و ما دچار اندوه شویم. اما وقتی که ای انسان تو دائماً می‌گویی که این ماه رویان عمل کاه ربایی دارند، خدایا به دل ما نیرویی بده تا اسیر و ربوده آنان نشود. آب شور طمع را پاکیزه گردان و زمین دلان را مزین به طاعات بنما. بیضه‌های اعمال ما را از چنگال گربه شهوات مصون بدار. در آن صورت برایت بیانی می‌دهند که آن عشق و جمال الهی را بازگویی و آن اندوه‌ها و شهوات از وجودت پاک کنی و تو در آن صورت زنده می‌شوی و از مردگی دل نجات می‌یابی.

۱۳. «من پریشان شده بودم و خود را بهیچ کویی باز نمی‌یافتم. در خود نظر کردم دیدم که در هر جزو من صد هزار ریاحین گوناگون غیبی از هر جزو من می‌برستی و آب آب و لطافت هوا و حور و سماع از آنجا قابل بود که الله بیرون آوردی باز چون وضو می‌ساختم در هر عضو خود که آب می‌مالیدم می‌دیدم که طهارت آن جهانی و نور آن جهانی و پیرایه‌ای اهل بهشت از اعضای من بیرون می‌آورد. بسبب تسبیح‌هایی که در وضو می‌خواندم یا ایهاالذین آمنوا اتقواالله (احزاب / ۷۰-۷۱) چون پریشان منبسطم و پای بر هیچ جای ندارم نخست خود را هست کنم و عقد کنم موجود کنم از گروش که آمنوا و بر روی آب الله انگشت اندر کنم و خود را جمع کنم و بینم که چه چیزم. آنگاه آب حیا و ترس از الله که عبارت از وی اتقوا الله آید با این درخت ونهال گوش بیبوندانم تا هوای صور خوش و فکر خوش و خطرات خوش که عبارت [از وی و قولوا قولاً سدیداً آید بدان درخت گروش] بیبوندند. آنگاه اصل ایمان قوت کند و شاخ سبز زمردین از شاخ یاقوت زبان سر برزند و عبارت از وی کلمه طیبه آید بران شاخ و بران برگ‌ها و بران میوه‌های نماز و زکوة و

طهارت و روزه و مرحمت و انصاف و عدل و راستی بروید و فرشتگان این نعم را بدان جهان می‌برند تا بنده چون بدان جهان پیوندد کار او بسامان شود و عبارت از وی این آید که یصلح لکم اعمالکم تا قرارگاهی تان بدید آید و بدانید که...» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۸۶، ۸۷) **تأویل:** بهاء در حالت اتصال وضو می‌سازد و می‌گوید که چون آب وضو می‌ریختم و می‌دیدم که طهارت آن جهانی و نور آن جهانی و پیرایه‌های اهل بهشت از اعضای من بیرون می‌زنند. تسبیح‌هایی که بهاء در حین وضو می‌خواند بدین صورت برایش کشف رمز می‌شوند. آنگاه که آب حیا و ترس از الله - اتقواالله - بدین درخت و نهال گوش ریختم تا آوای خوب و فکر خوش و خطورات زیبا - قولوا قولاً شدیدا - از آن درخت پدید آید و ریشه ایمان را تقویت نماید و شاخ سبز زمردی از شاخ یاقوت زبان برویاند - آن کلمه طیبه است - شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌های آن درخت، نماز و زکوة و طهارت و روزه و مرحمت و انصاف و عدو راستی می‌روید که فرشتگان این میوه‌ها را به آن جهان می‌برند تا کار بنده به سامان برسد یصلح لکم اعمالکم ... این یکی از تجربه‌های زیبای عرفانی بهاء می‌باشد.

۱۴. «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ (حشر/۲۱) گفتم کوه و جماد را یعنی طور را چو از خود خبر دادند چون طیر پر و بال باز کرد و جون کبوتر متوق معلق زن شد چون آن سنگ انگشت رنگ چون باز برپردن گرفت و بی‌خبر نماند پس هرکسی بی‌خبر از آند که از خودشان خبر نداده‌ایم. هرکرا از خود آگاه کردیم بی‌قرار شد. هیچ کس نیست که از وجهی آگهی ندارد و از وجهی بی‌خبر نیست. جمادات و نامیات ز روی پذیرایی فعل الله باخبرند و عاقل‌اند و از روی حیوانات جمادند و آدمی از روی خود عاقلست و از روی جمادات جمادست و هر کسی را خبر از وجهی داده‌اند که گرانی او ازان وجه سبک شود و در آن وجه گرم شود نه چنانک این مغفلان که درین مجلس من گرم نشوند چون صاحب جمالی را و خوب چهره را نظر کنند در آن حال زود بشکفند و در آگاهی آیند.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۸۸-۸۹) **تأویل:** بهاء برای توضیح بی‌قراری کوه از تشبیه استفاده می‌کند و می‌گوید چون پرندگان بال و پر باز کن و چون کبوتر معلق زنان شد و نیز کوه را سنگ انگشت رنگ می‌نامند که مانند «باز» شروع به پریدن کن. و در تأویل آن می‌گوید که به هر کس که آگاهی و خبر دادند بی‌قرار شد. به کوه هم چون آگاهی رسید بی‌قرار گشت.

۱۵. «یعنی هر ریزه شما را در هوا و در هامون گور دهند همچنانک در زمین مرده باشد و زمین هموار شده باشد و تو ندانی که گور کجاست واللّه داند که کجاست و آن زمره اجزا را او پراکنده کرده است نداند که کجاست هر اجزایی را در رحما مُستَوَدَع او نهاده است بدست دایگان نداند که کجاست. شاهین بک آنجا بودم دیدم که می‌خندید گفتم سر از دهان ازدهای جهان بیرون نیاورده چرا می‌خندی؟ آسمان و زمین چون دهانی ماند از آن این ازدهای جهان و دندانهای زبرینش ستارگانند و دندانهای زیرینش کوه‌ها‌اند و خلقان چون کرم‌کان دندانند. باز این دهنه شیر را ماند اگر پر خنده می‌نماید ولكن پر آفتست کاروانی که در زیر عَقَبَه می‌رود و یا در زیر جری می‌رود و بیم است که پاره بکسلد و بر سر کاروان فرو آید. آنجا چه جای خنده باشد که دزدی کند و بسر شما فرود آید چه خنده است هرگاه که بسرای سلامتی بررسی که دارالسلام است آنگاه هرچند می‌خواهی می‌خند فَاَلَيْوَمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ (مطففین/۳۴) چه خیره‌رویی می‌فروشی کدام روی بر خیره رویی سلامت ماند تا تو بخیره رویی کار بسر بری و کدام دیده شوخ و شنگ برقرار ماند تا تو شوخ چشمی می‌فروشی. آن خرک را جامه و یا بارش فرو گیرند او بغلطیدن رود و دست‌وپای بیندازد و جفته در انداختن گیرد اما از خداوند نجهد اکنون املی است آدمی را تا در مرگ و آن یک ساعت پیش نیست که اَلدُّنْيَا سَاعَةٌ یعنی در مقابله ملک آخرت و بقای آخرت دنیا کم از ساعت است ولكن تقدیر آن بساعت تقدیر بیش نیست.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۹۳-۹۲) **تأویل:** ای انسان فقط وقتی به دارالسلام رسیدی آنجا بخند. اینجا چطور می‌توانی بخندی در حالی که سر از دهان ازدهای جهان بیرون نیاورده‌ای. بهاء دار جهان را به ازدهایی تشبیه کرده است که دندانهای زبرینش ستارگان و دندانهای زیرینش کوه‌ها هستند و مردمان مانند کرم دندان هستند. هر چند دهان جهان با این وصف خنده‌ناک به نظر می‌رسد اما درونش پر از آفت است و هر لحظه کاروانی که از آن رد می‌شود بیم آن است که هلاک شود پس در اینجا چه جای خنده است؟

۱۶. «اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِّنْ رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوْبِهِمْ (زمر/۲۲) یعنی ویل مر قاسیه قلوب راست که خبر ندارند از دولت انشراح صدر، این همه نوحه جهان از بهر مال و فرزندان که می‌کنند همه نصیب قاسیه قلوبست از نور و شرح

صدرآنست که اندکی چو از آن شرح صدر مر سحره فرعون را بدید کرد دست‌وپای درباختند چو بر جرجیس افتاد مرقعه وجود را بدست خرق باز دارد چو بر زکریا علیه السلام افتاد بدو نیمه شدن در میان درخت روا داشت چو اندکی یحیی را علیه السلام کشف شد از نرگسانش آب چکان بود و سر درین راه غلطان داشت و شمه مرموسی را علیه السلام بدید آمد خود را در دریا انداختن گرفت مر ابراهیم را چو روی نمود از آتش مفرش ساخت برخضر و الیاس چو پیدا شد در جهان بی‌قرار شدند چو بر ایوب افتاد چندان رنج بر خود نهاد و تن خود را میزبانی کرمان ساخت.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۹۷) **تأویل:** بهاء‌ولد نشانه‌ای که بر قاسیه قلوب آورده است بدین صورت است: فقط از بهر مال و فرزندان و گریه می‌کند اما برای کسانی که فقط اندکی انشراح صدر رخ می‌دهد از مال و فرزندان فارغند بلکه از وجود خود نیز راحتند برای بیان و شرح این موضوع مثال‌هایی را بدین صورت از پیامبران مختلف می‌آورد: چون اندکی از آن شرح صدر برای ساحران فرعون پیش آمده است و پای را در باختند و چون بر جرجیس پیش آمد و زمانی که آن شرح صدر بر حضرت زکریا آشکار شد اشک از چشمان چون نرگش سرازیر شد و سر در گریبان فرو برد و چون بر حضرت موسی پیش آمد با یارانش به دریا زد و از آن رد شد و چون بر حضرت ابراهیم روی داد آتش زیر پایش مفرش و گلستان گشت و همچنین حضرت خضر و حضرت الیاس چون به این حال واقف شدند در دنیا بی‌قرار گشتند و حضرت ایوب نیز به رنج و عذاب افتاد.

۱۷. «گفتم ای بزرگواری که استخوانهای من از تجلی تو و از تجلی صنع تو چون طور موسی بر خود پاره پاره می‌شود و این استخوان‌های من و اجزای تن من نشان و این من الجِجَارَةَ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّمِنَهَا لَمَّا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّمِنَهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (بقره/۲) دارد و از این معنی خبر می‌دهد که بَانَ رَبِّكَ أَوْحَى لَهَا. اکنون به هر چه نظر می‌کنم و چشمم و نظرم بر خاک و صورت جهان و بر اجزایم و بر جمادی جهان می‌افتد هر جزوی را ازین‌ها چون دانه شفتالویی می‌بینم که در آن دانه باغ‌هاست الله را و در آن باغها غذاهاست بر تربیت صاحب روح و عقل را و ادراک را و عشق را و مزه را و مصاحبت‌ها را و سماع‌ها را از آن باغ غذاهاست و صد هزار آسایش است.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲:

۱۵۹) **تأویل**: حجاره را به استخوان‌ها و اجزای تن خود تأویل نموده است که به علت تجلی الهی وقتی آیه تبارک الذی بیده الملک را می‌خواند نوعی درد احساس می‌کند و پس از آن به هر چه نظر می‌کند باغ خداوند را می‌بیند که جهت تربیت و آسایش نازل شده است. ۱۸. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ مَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ. (مؤمنون/۱۲-۱۳) از خاک‌ها از زمین‌ها چه چشم‌ها و چه باغ‌ها بیرون می‌آورد و از مشت گل آدم چه نوع چشم‌های عقل و تمیز بیرون آورد و چه نوع باغ‌های محبت و عشق و نور علم‌ها بدید آورد تا بدانی که هرچه خواهد از خاک تو بدید آرد که این بدان و آن بدین نماند که اگر آب عالم غیب بدین آبها نماند و حور عین آن بدین حوران نماند تا عجبت نیاید، با خود گفتم که تو تعظیم الله را بجای آر تا الله همه کارهای ترا تازه دارد و در تعظیم الله آن باغ‌ها و بوستان‌های محبت و عشق و نور علم‌ها و چشم‌های حیوه ابدی با تو روان باشد و مزه آن با تو برسد و آفتاب معنی که در چرخ فلک روح تو گردانست چون بکره کالبد تو برسد همچنانک اجزای جهان بنور آفتاب نموده شود از کالبد تو صد هزار تدبیر و خطرات و معانی خوب نموده شود و چون فصل بهار همه اجزای تو سبزه تر و تازه و گلستان لطیف معانی بدید آرد گویی که این جهان عین چون برقی است بر روی عالم عروس غیب.»

(بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۶۳) **تأویل**: طین را به خاک این جهانی معنا کرده است که خداوند از آن انواع چشمه‌های عقل و محبت و عشق و علم پدید آورده است که هیچ کدام شبیه دیگری نیست. و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: ای بهاء‌ولد اگر تعظیم خداوند را به جا آوری تمام اعمالت تازه گردد و بوستان‌های محبت و عشق و نور علم و چشمه‌های حیات ابدی با تو همراه می‌گردد و مزه آن به تو می‌رسد و از وجود تو انواع معانی غیبی و خوب به ظهور می‌رسد و تمام وجود تو تر و تازه می‌گردد. خداوند را بجای آری تمام اعمالت تازه گردد و بوستان‌های محبت و عشق و نور علم و چشمه‌های حیات ابدی با تو همراه می‌گردد و مزه آن به تو می‌رسد و از وجود تو انواع معانی غیبی و خوب به ظهور می‌رسد و تمام وجود تو تر و تازه می‌گردد.

۱۹. «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (بقره/۴۶-۴۵) یعنی صبر جوع است و صلوة دعا و نیاز و زاری و حمد است بر قضای حوایج و رسیدنست بالله و آرمیدنست باوی و استعانت بدین

دو خصلت گران باشد. إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ. الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ أَلَا أَن كَسَانِيكِهِ يَقِينُ می‌دانند که ما خداوند خود را ببینیم و بخداوند خود برسیم و هرگاه که کسی از ذکر الله و بندگی الله و از حرکت و جنبش کردن با تن در راه الله ساکن باشد و کاهل شود همه تعظیم‌های الله و خوشی‌های الله بر وی پوشیده شود و بی‌مراد ماند و حاجتش برنیاید. گویی همه حاجت‌ها اطفال الله‌اند و از الله هست شده‌اند و هم از وی شیر مراد می‌طلبند و از وی می‌مزند و هوای خود با وی می‌رانند و اجسام چون گهواریها و خانهاوند. (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۶۷-۱۶۶) **تأویل:** بهاء‌ولد صبر را جوع و نماز را دعا و نیاز و زاری و حمد تأویل می‌کند برای رفع نیازها و رسیدن به خدا و آرامش یافتن با او. سپس اضافه می‌کند که حاجات اطفال خداوند هستند که فقط از وجود او شیر می‌نوشند و اجسام به مانند گهواره و خانه‌های آن اطفال می‌باشند.

۲۰. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ أَلَلَّهِ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ.» (یونس/۵۹) می‌اندیشیدم که اگر نان بسیار خورم مزه عبادت و وعظ کردن و مزه ذکر الله نیابم. گفتم ای الله اگر نان می‌خورم از ترس آن می‌خورم که نباید سست شوم و مزه اندیشه تو و مزه عبادت تو و ذکر تو و مزه وعظ با بندگان تو نیابم و اگر وقتی نیز که می‌بخورم اندازه آن نمی‌دانم که چه مقدار خورم تا مرا زیان نکند و حجاب نشود از تو در این میان می‌ترسم که بی‌نور و بی‌ذوق و بی‌حیوه می‌مانم اگر در این اندیشه غم پیش می‌آید می‌ترسم که بسبب این غم از تو ای الله محجوب مانم. (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۹۷) **تأویل:** حلال و حرام روزی را بهاء‌ولد به کم‌خوری و پرخوری به عبارت دیگر به اندازه خوردن تأویل نموده است. و می‌گوید اگر نان می‌خورم چون می‌ترسم نخورم و سست شوم و مزه اندیشه و عبادت و ذکر و وعظ با بندگانت را ندانم. در ضمن وقتی هم می‌خورم اندازه آن را نمی‌دانم که چه مقدار بخورم تا به من ضرر نرساند مایه حجابم نشود.

۲۱. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.» (اسرا/۸۵) دانه مرده و خاک مرده که در جنبش می‌آید از بهر امید نما و حیات می‌آید و منی و علقه و مضغه ملّت همه از عشق حیات در جنبش آمده است و روح خبر فرستاده است و برین اجزا آوازه خود را درافکنده است که من می‌آیم بیوی آوازه او و گفت و گوی او همه

چالاک می‌شود. اکنون چون تو پژمرده باشی همواره روح را درمی‌جنبان که خیز ازین پژمردگی‌ها بیرون آی و طالب من باش تا پژمردگی‌ها برود و زندگی تازه و حیلت نو حاصل شود همچنانک آب تیره و گندیده شده بصحراها رود و باز سوی هوا رود تا تازه شود و بازآید و میوه‌ها را زنده گرداند همچنان روح پژمرده از پس پژمردگی بعالمی رود تا باز تازه شود و بازآید و اجزای خاک کالبد را تازه گرداند.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۶۲) **تاویل:** برای تاویل و توضیح دربارهٔ روح می‌گوید: دانه و خاک مرده به خاطر زندگی به جنبش درمی‌آیند، منی، علقه و مضغهٔ مردم به عشق زندگی به جنبش می‌آیند. روح به اعضای بدن پیام فرستاده است. که من به آرزوی «او» می‌آیم پس ای انسان وقتی افسرده و پژمرده هستی روحت را به جنبش بیاور تا زندگی دوباره بیابی. برای تقریب ذهن مثال آب تیره‌ای را ذکر می‌کند که چون بخار شود و در هوا به صورت ابر در آید آب آن میوه‌ها را زنده می‌گرداند.

۲۲. «از الله صفات او را می‌گشایم آثار را می‌گشایم الله را و صفات الله را می‌بینم چون در طعام و نان و آب در اندرون خود و در اجزای خود نظر می‌کردم همه را شکافته و شاخ‌های گل گشته می‌دیدم و از دهان شاخ‌های گل زبان‌ها (و ثناها) و تسبیح‌ها می‌شنیدم و میوه‌های او عل و تمیز و روح می‌دیدم ازین معنی بود **وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** (اسرا/۴۴) چون همه گلستان و راحت جان دیدم که از اجزای من رسته است باز از این شاخ‌های حمد و ثنا حورا و عیناعین خوشی‌هاست و مزهاست و نظر می‌کنم که الله از میان طبع‌ها و هواها چند هزار آرزوانهای حیوانات بی‌نهایت بدید می‌آورد و آن ولدان مخلدودن را ماند و چند هزار عشق‌های گوناگون را بدید می‌آرد بی‌نهایت و آن حورا و عیناست و چند هزار گرسنگی و تشنگی و آرزوی طرب بی‌نهایت بدید می‌آرد و آن چهار جوی و میوه‌های بهشت است چون تشنگی زیاده بود تسنیم و سلسبیل بود الی غیر ذلک من المعانی که چون آنرا کسوت صورت دهند بهشت باشد.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۵۲) **تاویل:** بهاء‌ولد اجزای انسان و وجود انسان را به درخت و شاخه‌های گل تاویل می‌کند که زبان به تسبیح خدای بزرگ گشوده‌اند و تمام گلستان و راحتی جان را رسته از اجزای خود می‌دانند که به بهشت رهنمون می‌شوند.

۲۳. «الم. (بقره/۱) الف یعنی منم که چو الله می‌گوید که منم کجا نظر کنم تا بی‌شبهت

بینش باسانی سوی هوا و آسمان نظر کردم در هر جزو هوایی و موجودی که نظر کنم الله آنجاست که آن جزو را تغییر و تبدیل می‌کند و هست می‌کند و نیست می‌کند و الله اجزای موجودات را پیش خود داشته است چون سپر و یا چون پرده او را می‌گرداند از آسمان تا زمین همه اجزای جهان در تصرف او عاجز و جمله اجزای جهان چون خاضعان و عابدان پیش او متغیر می‌شوند هوا تنک تنک می‌شود چون دل مشتاقان و باران قطره قطره می‌چکد چون اشک چشم عاشقان و اوصال کوه در قیام متخلع می‌شود و چون استخوان و اجزای پیران سست و واهی می‌گردد. اکنون در هر چیزی نظر می‌کنم که در تصرف الله چگونه خاضع اند.» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۴۱-۱۴۰) تأویل: بهاء‌الف را به الله تأویل می‌کند.

۲۴. «وَالطُّورِ. (طور/۱) یعنی باطن کوه طور چو از الله واقف شد از عشق پاره پاره شد. اگر باطن تو نیز سره بنگرد واقف شود و واله شود و همان لذت بیابد اکنون چندانی ذکر گو که الله را بینی چنانک پرده از طور برخاست بدید پرده های غفلت چون بذکر الله بردرد توهم بینی. (والله اعلم).» (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲: ۱۴۰) تأویل: بهاء الطور را نه به معنای ظاهری بلکه به باطن کوه تفسیر می‌کند که وقتی به وجود خداوند آگاه گردید از عشق او پاره پاره شد.

۲۵. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ. وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ. (الرحمن/۱۵-۱۴) هر کسی را در خود قرار باید گرفتن و در کوی اعدا فرو نباید آمدن تو خاکی بآبت باید ساختن چنانک باد بآتش سازد و انبان دلت را سر بنظر مگشای تا از دهانت باد سخن وزان نشود و غبار خیرات را پریشان نکند چنانک نباتی نروید صلصال باش تا دست بر تو زنند. در بانگ مه آی و افکنده باش تا که همه نبات از تو روید و رز آتش نسوزد. اندیشه تو از حال خود و از حال متعلقان خود آتش تست تو خود را فراموش کن و از احوال خود میندیش تا آتش تو کشته شود به مقام خود بازایی درین جهان خاموش و افکنده باش تا در تو امید آن جهانی قرار گیرد زیرا که سبزه خرمی دل از خاکیشدن باشد و از آتش منظرها بگذر و چشم دل را نگاهدار تا پر خاشاک نشود که غُضُوا عَنْ هَوَىٰ أَبْصَارِكُمْ تا به پل صراط برسی و آسان برگذری و بهشت پیوسته شوی و بهشت آنست که ازین معانی کمال و خوشی بیاشد ترا بی اوصاف نقصانی که در دار دنیاست هرگاه که مستغرق خوشی شدی

که دگر هیچ وصف نقصان را نینیان صفت بهشت باشد والله اعلم.» (بهاء‌ولد، ۱۱۸: ۱۳۸۲-
 ۱۱۷) **تأویل:** بهاء می‌گوید: طبق آیه هرکس در جایگاه خود آفریده شده است پس باید در
 مسیر خود حرکت کند چنانکه آب مناسب خاک است و باد مناسب آتش. بعد می‌گوید باد
 سخنان مناسب مقام تو نیست خیرات را به باد می‌دهد و پریشان می‌کند. صفت خاک
 متواضع بودن است تا از وجودت نبات ریحان بروید. اندیشه‌ها ی غیر متواضعانه و
 مغرورانه تو شبیه آتش است و این مناسب مقام تو نیست خاموش و افکنده باش تا وقتی به
 صراط برسی آسان بگذری و به بهشت برسی.

سعدی می‌فرماید:

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
 (سعدی، ۱۳۷۸: ۹۳)

۲۶. «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ». (صافات/۶) آسمان علو ممالک خاکست تو
 مغرور مشو که آن غرور تو شیطان است هم ازین زینت آلت جهاد ساز و شیاطین اندرون و
 بیرون را بران در آسمان بزینة خود بنگر که چگونه دیو را می‌راند تا خطرات ضمائر او که
 کلام ملاء اعلاست مشوش نشود تو نیز نگاه دار تا اسرار اخلاص تو به تشاویش ایشان بدل
 نشود هر خطرات تو بیقین چنان روشن باشد که هر دیو که گرد آن گردد بسوزد و راه نیابد
 بگرفتن آسمان سینهات و دماغت، اعمال منافقان نیز فرشتگان همچنان می‌رانند از آسمان
 بسجین باز هرکه قصد ملک دارد که تقدیر باری بنام او نیست بستارگان موانع همچنان
 برانند باز اثر از عالم خوش و از عالم ناخوش بجهان فرستادند تا آن جهانرا بدان تو چنان
 سرمست خوشی گشتی که از جای نمی‌جنبی عجب نتوانند که این آثار را در گور تو
 فرستند باز من ذکر می‌کردم یعنی من نیازمند مرا در پناه خود دار و نظر بدان صورت نیاز
 خود و پناه الله می‌کردم می‌دیدم که نیاز مرا مزه می‌آمد از پناه الله هر چند که آن مزه گیرنده
 بر شکل گرد روشن چو آبگینه مینمود هیچ شکل کالبد ندارد. اکنون در آن شکل مزه و رنج
 نظر میکن که بکجا تعلق می‌گیرد تا بدانی که علت خوشی و ناخوشی از اجتماع اجزا نیست
 والله اعلم.» ظ (بهاء‌ولد، ۱۱۴: ۱۳۸۲-۱۱۳) **تأویل:** سلطان العلماء در این آیه به تأویل زینت
 آسمان به واسطه کواکب پرداخته است. آسمان مایه علو ممالک خاک است که دیو و شیطان

را از خود می داند و وجودش را زینت می دهد، تو ای انسان به زینت آسمان سینۀ وجود خود پرداز و از علو و بلند مرتبگی است بجای این که وسیله غرور بسازی. از آن زینت (علو) وسایل جنگ آماده کن جهت نبرد با شیطان درون و بیرون. همان طوری که آسمان ضمائرش را از خطرات نجات می دهد هر دیوی را از آن می راند تو نیز ای انسان اسرار اخلاص تو نباید به تشویش مبدل شود و آسمان سینهات را آلوده کند.

۲۷. «جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا. (رعد/۲۳) ای آدمی این اجزای تورا بخوشی های نوع رساندیم و عطایای بامزه دادیم چون کحل مزه در دیده وجودت کشیدم بانعام مرا بشناس و در خدمت آی و فرو ریز تا همه اجزات را با مزه گردانم و از همه وجوه و مقیمی شود این عرض سنگ سرمه مردم دیگر دیدهات را چون کحل دریافت مزه ای رنگها و صورتها داده ایم اگر چون سرمه خرد شود در فرمان طلبی چه عجب که اگر کحل دریافت مزه ای رنگهای معانی را بدو ارزانی داریم. ای چشم شرم دار از انعامش تا این دولت را با تو پاینده دارد گوش را که وعای دریافت مزه نقش هوا و نظم باد که سماعش می گویند گردانیده ایم ای گوش هوش دار فرمان ما را اگرچه فرو ریزی باز این مزه را بتو ارزانی توانیم داشتن.» (بهاء ولد، ۱۳۸۲: ۱۰۰) تأویل: جنات را به انواع خوشی ها تأویل نموده است که اجزای وجود آدمی آنها را درک می کند.

نتیجه گیری

بهاء ولد در تأویلات خود به عالمی سفر کرده است که بسیار زیبا و سراسر آگاهی و بیداری و دانستن حقایق و اسرار است؛ اسراری که گفتنش عجیب و قابل تأمل و تعمق می باشد. او معتقد است رنج و عذاب انسان که حاصل کجروی های اوست، در سایه پیمودن راه راست، به خوشی و آسایش می انجامد. تنها چیزی که سبب رفع آلام بشری است، آگاهی و الهام و وحی الهی است. الهام باعث می شود تا رنجها آشکار و شفاف شده و به کناری بروند، در نتیجه آدمی به واسطه آنها به کعبه آمال یعنی کمال معنوی و در نهایت به خدا برسد. تصویر کلی که بهاء ترسیم کرده با همه کاستی ها و عدم انسجام طرحی نو و شگفت انگیز است که با قدرت تمام بر بسیاری از پیچیدگی های خلقت غالب آمده است. بزرگترین دلیل عدم انسجام تأویلات بهاء تفکرات و تأملات لحظه ای وی می باشد. وی در

موقع تأویل و نگارش در عالم بی‌خودی و غرق در بیان تجربه‌های شهودی و دریافت‌های درونی و شخصی و در لحظات شور و وجد و حال است. شاید تأویلات وی را کسی بهتر بتواند ادراک کند که خودش عالم شهود و سکر را تجربه کرده باشد.

منابع

کتاب‌ها

- بهاء‌ولد، محمد بن حسین (۱۳۸۲) معارف، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، ۲جلدی، چاپ سوم، تهران: انتشارات طهوری.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۸) بوستان سعدی، شرح و گزارش از رضا انزابی نژاد و سعید قره‌بیگللو، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) زبان شعر در نثر صوفیه، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۷) تاریخ ادبیات در ایران، چاپ هشتم، تهران: انتشارات فردوس.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۲) المیزان فی تفسیرالقرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مایر، فریتس (۱۳۸۲) بهاء‌ولد، زندگی و عرفان او، ترجمهٔ مریم مشرف، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاهی.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۷) تفسیر و مفسران، چاپ چهارم، قم: موسسه فرهنگی تمهید.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷) مثنوی معنوی، دکتر محمد استعلامی، تهران: سخن.
- نیکلسون، رینولد (بی تا) پیدایش و سیر تصوف، ترجمه محمدباقر معین، چاپ پنجم، تهران: توس.

مقالات

- حیدرزاده سردرود، حسین (۱۳۸۴) مزه و خوشی عرفانی از منظر بهاء‌ولد و مولانا، مجلهٔ اشراق، بهار و تابستان، شمارهٔ ۲ و ۳، صص ۱۰۸-۱۲۹.
- دشتی، سیدمحمد؛ سهرابی، سمیه (۱۳۹۰) شیوه‌های تفسیر و تأویل آیات قرآن در معارف بهاء‌ولد، دو فصلنامهٔ علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، بهار و تابستان شمارهٔ ۴، سال دوم، صص ۶۵-۸۵.

معینی فرد، زهرا؛ آقاحسینی، حسین؛ طغیانی، اسحاق (۱۳۹۲) «سیطره قرآن در معارف بهاء ولد»، فصلنامه پژوهش های ادبی- قرآنی، سال اول، شماره ۴، صص ۶۳-۸۲.

References:

Books

The Holy Quran.

Bah'u'lli 'h, Muhammad ibn Husayn (3333) **Maaref**, by **Badi-ul-Zaman Forouzanfar**, 2 volumes, third edition, Tehran: Tahoori Publications.

Saadi, Mosleh Ibn Abdullah (9999) **Saadi's Bustan**, Description and Report by Reza Anzabi Nejad and Saeed Gharabiglou, First Edition, Tehran: Jami Publications.

Shafiee Kadkani, Mohammad Reza (3333) **The Language of Poetry in Sufi Prose**, First Edition, Tehran: Sokhan Publishing.

Safa, Zabihollah (4444) **History of Literature in Iran**, Eighth Edition, Tehran: Ferdows Publications.

Tabatabai, Seyyed Mohammad Hussein (3333) **Al-Mizan Fi Tafsir Al-Quran**, Tehran: Islamic Library.

Meyer, Fritz (3333) **BahaeValad, His Life and Mysticism**, translated by Maryam Musharraf, first edition, Tehran: University Press.

Maarefat, Mohammad Hadi (8888) **Tafsir and Mofsaran**, fourth edition, Qom: Tahmid Cultural Institute.

Rumi, Jalaluddin Mohammad (8888) **Masnavi Manavi**, Dr. Mohammad Estelami, Tehran: Sokhan.

Nicholson, Reynold (unpublished) **The Origin and Course of Sufism**, translated by Mohammad Baqir Moin, fifth edition, Tehran: Toos.

Articles

Heidarzadeh Sardrood, Hossein (5555) **Mystical Taste and Happiness from the Perspective of BahaeValad and Rumi**, Ishraq Magazine, Spring and Summer, Nos. 2 and 3, pp. 888-999.

Dashti, Seyed Mohammad; Sohrabi, Somayeh (1111) **Methods of Interpretation and Interpretation of Quranic Verses in the Knowledge of BahaeValad**, Two Quarterly Journal of Mystical Literature, Al-Zahra University, Spring and Summer No. 4, Second Year, pp. 55-85.

Moeini Fard, Zahra; Aghahseni, Hossein; Toghyani, Ishaq (3333) **The dominance of the Qur'an in the teachings of BahaeValad**, Quarterly Journal of Literary-Qur'anic Research, First Year, No. 4, pp. 33-22.

Survey of BahaeValad's approach in interpretation of Quran

Dr. Saeed Farzaneh Fard¹, Dr. Ali Ramezani², Dr. Narges Asghari Guar³

Abstract

Souphiyān's Poetic and prose writings can be divided to two kinds based on cognition: personal and Intuitive cognition, organized and official cognition. In some of soufiye's works this kind of cognitions have been reviewed. Sometimes their beliefs were based on intellect and were from official texts and the purpose of that publication was to clarify meaning, fixation and teachings of traditions and Souphiyān's etiquette and is the result of their contractual knowledge; but sometimes their beliefs are resulted from inner experience and personal perceives and meaning in that case is unclear and ambiguous and the purpose of that kind of publication was to express intuitive experiences and inner and personal perceives in ecstasy and passionate moments. One of the proeses of Soufiyane's that defines this kind of emotions wonderfully is BahaeValad's book that the writer has been focused on expressing thoughts, dreams and his inner forms in climax of his moments of emotional thrills. Domination of metaphorical language and ambiguity and interpretation and distribution of meaning is apparent all over his book. Interpretation that BahaeValad has from the Quran in his book is very new and fresh. Writer in this article is seeking to have a discussion about BahaeValad's approach in interpretation of Quran.

Key words: Quran, BahaeValad, BahaeValad's wisdom, interpretive approach.

¹ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sarab Branch, Islamic Azad University, Sarab, Iran. (Corresponding Author) farzane.saeed@gmail.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran. a-ramazani@iau-ahar.ac.ir

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran. Narges.asgharigovar@gmail.com